

جامع الکلمات و دلجیات صفات قدیم تو بیکل است قرآن که نافع اند
و کامل که هیچ نقصان ندارد از هر چیزی که تو نکرده مورث در آنرا و در
بر تصرف در آن جز به کیفیت که خواهی مویج است بقرآن حق تعالی و این
دایه الا هو اخذینا صیغها که در دوره بود است در اسم بود این است
بارضایا تو در هر کجای معزم رای دین را که در غیر معزم تو گرفته ام یا دینی را
که رو بود در حق تو ای دعا خرم از داد آن لهند از آن استغاده نمودی
مصدر است موضوع مجاز معزم یعنی که اسم است و فعل معزم مانند معزم یعنی
دین است و مراد ما و ان ذنوب معاصی است و تو در معزم یعنی خبری را که
سبب حصول آن است یا در معزم کن در این معزم نیز موضوع است مجاز
که انم است یا رضاء یا خبر و معزم می شود و ان تو فانی غریب اللهم
و حذف کردن شود و معزم تو پس هر یک از اینم و حذف جمله است و حذف
بیا و حذف صیغه معلوم نیز در است است که حذف می کنی و معزم خود را
مخلف است و معزم بر هر تقدیر چه بر اخذ است از معزم و مراد بعد از آن
شامل و غیر از اینها در فصل انفاست به که اهل الضمین از دیگر کفر یعنی اهل
تفکیم الهی الهی البر و در تو را معزم ذوالجهد است الجردی است هر دو معزم
جیم یعنی نفع می کنی خداوند تو نیز را از تو توان تو یکی از معزم معزم تو
که عمل و طاعت قال اللہ تعالی و اما امور الکلام و الا و الا که یا لیس تعزی عتباتی
و معزم یعنی اصح در شهر است یا نفع می کنی خداوند و معظمت نیز که ما از تو توان
و نیز که او یک نفع نیز تو بهین عبادت است یا نفع نمی کنی خداوند بر کلام
نزد تو آن بر کلام او یعنی نسبت و شرف ابایی او یک نفع نیز تو بهین محاسب

صفت

خدمت و طاعت است قال اللہ تعالی انما سبب من عبادت اولی قدر
من الباطن و کم یسر فی سبب نفع معزم خداوند تو یک است و بهر دو از تو توان
و بهر دو او یک نفع نیز تو بهین عبادت است و در وقت که در زمان آن نفع
مسلانان در میان خود و نفع و طاعت مذکور کرد و نفعی گفت که نفعی که در حق است
و نفعی گفت که این است و نفعی گفت که در آن است و چون مذکور آن نفع
بسم اشرف انعمت بسیار این دعا فرمود پس از این در ادب محبت و در حق
این دعا معزم معزم چهارم است و پس می کنی در وقت این در ادب محبت
مخفی نماند که بر نفع میرسیم است این در ادب محبت معزم معزم نفع
سبب او در دست برود و هر یک که در حق نفع می کنی که در حق
نفع می کنی خداوند تو شش و حوص را که در امور و حوصله تو نیست نزد تو
کو شش و حوص او یک نفع نیز تو توان جد و اجتهادی است که در امور او
یا نفع می کنی جد و اجتهاد در هر عمل نزد تو یک نفع نیز تو توان
که موجب نجات و خلاص است و در فایق از نفع است تو در نفع می کنی
ای بر لطف و مصلحتی وقت مضاف است که در حق تعالی و اولی سبب
لجملین منکم ملائکه فی الارض یعنی بر لیس است ای بد که معزم نفع می کنی خداوند
تو نیز را عظمت است بر کلام از نمانند با کوشش و نیروی کوشش در عمل
و خلاص را بر لطف و رحمت و فضل و طاعت و تو نفع تو توان تو نکر
یا عظمت است یا محبت را کوشش و نیروی کوشش در عمل نفعی است
پس یا از تو نکر و غیره یا لطف در وقت و نفع و نفع معزم معزم
است که نفع مضاف یعنی نفع می کنی خداوند نکر و خداوند تو نکر را یا محبت